

## بازرگان و مردگی‌های زندگی ما

متن سخنرانی ماجد غروی در مراسم چهاردهمین سالگرد درگذشت مرحوم مهندس بازرگان

که به دلیل لغو مراسم ارائه نشد

من در این فرصت کوتاه، بیش از آنکه قصد داشته باشم جوهری از زیست جهان بازرگان را مکشوف سازم، بر آنم تا کندوکاوی در وجود خویش بنمایم. برآستی چه پیوندی میان من و بازرگان هست که مرا به اینجا کشانده و باعث شده از او سخن بگویم؟ این سوال دو سو دارد در یک سو من هستم، موجودی ناشناخته با هزاران ابهام و تیرگی ودودی؛ و در سوی دیگر بازرگان، انسانی شناخته شده به نیکی و خیرخواهی و آرامش. پس اگر چیزی این میان مبهم باشد و نیازمند تفحص و تحقیق و سخنرانی، خودم هستم و نه بازرگان. من با اینکه زمان رفتن بازرگان یازده سال بیشتر نداشتم اما همان یکی دو تصویری که از وی در خاطرم مانده، چنان شفاف، گویا، دلنشین و دوست داشتنی اند که پس از این همه سال ذره ای رنگ نباخته است. اما از خویش که بیست و پنج سال است با خودم زندگی می کنم، هیچ تصویر روشنی ندارم. همه اینها نشان می دهد که ضرورتا باید قبل از پرداختن به بازرگان اندکی در خود تامل کنیم.

چهارده سال است که به بهانه های مختلف گردهم می آییم و یاد بازرگان را گرامی می داریم. روزگاری برای دفاع از وی که مظلومانه متهم می شد، زمانی برای گرامیداشت یادش در اوج خفقان و سرکوب، گاهی برای طرح اندیشه های دینی اش و روزگاری برای بیان شیوه های سیاسی اش... اما در این زمانه که دیگر او کمتر متهم است و بسیاری طعنه زنان دیروز به شرافت و درایت او اذعان دارند، در این روزگار که یاد او لحظه لحظه در ذهن این مردمان پاس داشته می شود و درحالی که اندیشه هایش مقبول بسیاری افتاده و دیگر نیازی به تبلیغشان نیست، در این شرایط که روشهای سیاسی او و مشی تدریجی اش، مرام پذیرفته شده بسیاری سیاسیون گشته و مخالفتهای دیروز بسیار کمرنگ شده، در این زمانه چرا؟ چرا ما باز هم دور هم جمع می شویم و غرضمان چیست؟

به نظر من پاسخ روشن است. زیرا ما در ورای ظاهر این مراسم بیشتر در جستجوی یافتن خویش هستیم تا شناخت بازرگان. زیرا هرچه چهره بازرگان برایمان مکشوف تر شد و هرچه بیشتر شناختیمش و هرچه بیشتر از او سخن گفتیم، بیشتر فهمیدیم که تفاوت ما با او نه در اندیشه ها، باورها، کنشها، سیاست ورزیها و حتی اخلاقش بلکه در اعماق وجود انسانی است؛ تفاوت ما با او نه در کلیات کلان اندیشه و عمل بلکه در جزئیاتی نادیدنی است که البته بسیار کلیدی و حساسند؛ ما همانند بازرگان برای آزادی مبارزه می کنیم و دراین راه بر مدار اخلاق هم حرکت می کنیم اما چقدر با امید و

اطمینان گام بر می داریم؟ ما هم می اندیشیم اما اندیشه ما به صورت کالا در آمده و روشی شده برای منازعه و برتری طلبی. ما هم سعی می کنیم بر مدار منطق حرکت کنیم اما منطق ما بجای ابزار تفاهم به ابزار مبارزه تبدیل شده و دشمنی ها تراشیده. ما هم اصلاح طلبیم اما از کلامان بانگ افسردگی و ناامیدی به گوش می رسد، ما هم در قرآن تدبر می کنیم اما فقط به منظور یافتن آیاتی برای محکوم کردن رفتار حاکمان و نه منبع الهام و معنا و بصیرت چنانکه برای بازرگان بود... به عبارت بهتر ما نیز همچون بازرگان آزادیخواه و منطق مدار و مبارز و دیندار و اصلاح طلب و حتی اخلاق مدار هستیم اما تفاوتی پنهان در نوع زیست انسانی مان، میان حرکت ما و حرکت او تفاوتی کلیدی ایجاد می کند... حرکت ما از خصلتهای انسانی مانند شوق، امید، غم، رنج، شادی، دغدغه و دلمشغولی تهی است اما حرکت او سرشار این خصلتهای انسانی بود. توجه کنیم که این موارد اصلا در مقوله اخلاق نمی گنجد یعنی مراد من این نیست که او اخلاقی بود و ما نیستیم چون اینها خصلتهای اخلاقی نیستند. به عنوان مثال من ممکن است در طول فعالیت سیاسی ام هیچ دروغی نگویم، هیچ خیانتی نکنم، هیچ ناحقی را روا نکنم اما از تلاش خودم شاد نباشم، امیدوار نباشم، زندگی ام را دوست نداشته باشم، از عقب ماندگی مردم رنج نبرم؛ برای پیشرفتشان دلسوز نباشم، ممکن است با غصه هایشان همدلی نکنم، از عمق جانم بر جهل آنها صبور نباشم، با دردهایشان رنج نکشم، دلمشغول آینده شان نباشم ... همانطور که پیداست اینها به هیچ وجه بی اخلاقی در معنای رایج کلمه نیست. به همین جهت است که معتقدم امروز ما نه فقط برای فعالیتهای دینی، اجتماعی و سیاسی به بازرگان محتاجیم بلکه برای زیستنی کاملاً عادی اما انسانی نیازمند او هستیم. نیازمند آن مهربانی های شگفتش؛ نیازمند آن صبوری های عظیمش؛ نیازمند آن امید های همیشه اش، نیازمند آن خوش بینی های مومنانه اش، نیازمند آن شوق پیامبرانه اش، نیازمند آن همه عشق که به حیات و زندگی می ورزید.

این همه بدان معنی است که اگر روزی تمام آرمانهای سیاسی و عقیدتی و فکری و اخلاقی بازرگان تحقق یابد بازهم در اینجا یا جای دیگر گرد هم می آییم و با وجود حرفهای زیادی که برای شناخت بازرگان زده شده است، همچنان از او سخن خواهیم گفت. زیرا ما در حقیقت داریم برای خود بزرگداشت می گیریم نه برای او؛ برای خود طلب مغفرت می کنیم نه برای او؛ از خود دفاع می کنیم نه از او؛ چهره مخدوش شده خویش را بازسازی می کنیم نه چهره او را. به همین جهت است که پس از گذشت این همه سال و با وجود انواع تطورات هویتی و گفتمانی، هم چنان جای او خالیست اما این بار نه فقط برای سیاست ما، نه تنها برای روشنفکری ما، نه فقط برای دینداری ما، نه تنها برای اصلاح وضع آشفته کشورمان و نه فقط برای تحلیل امور نابسامان جهانمان... بلکه جایش خالیست برای نفوذ در قلب زیستن ما ... برای حیات بخشیدن به مردگی های زندگی ما... زیرا بازرگان بسان یک انسان تمام و در مقام خلیفه الله، در هر آنچه آفریده است یک روح انسانی دمیده؛ از کارهای کوچک روزمره گرفته تا شغل مهندسی اش و تا فعالیت سیاسی اش. حتی نهضت آزادی ایران را که به عنوان یک

کنش سیاسی تاسیس نمود، بیش از آنکه یک حزب سیاسی باشد، روح داشته است... یعنی نهضت بیش از آنکه بیانیه صادر کند غصه خورده است، دغدغه فردای ایران را داشته است، نگران مردمانش بوده است... اینها چیزی بیش از مرام اخلاقی یک حزب است؛ به تمام معنا وجدان انسانی است که ثمره دم مسیحایی آن بزرگ مرد است. این انسانیت در سایر کارهای بازرگان هم هست؛ هر حرکتی که او در زندگی آفریده، صاحب روح است؛ از تشکیل خانواده گرفته تا هر نهاد و موسسه ای. همه این اجتماعات بسان یک انسان زیسته اند. به همین دلیل است که معتقدم او نیاز ماست برای قلب زندگیمان؛ چون متن زندگی ما، فارغ از هر فعالیت سیاسی و اجتماعی، از روح انسانی تهی گشته است و به عیسی دمی چون او نیاز داریم.

این موضوع ساده ای نیست زیرا نشان می دهد که برای بزرگداشت بازرگان نمی توان تنها در اندیشه ها، اعمال یا حتی اخلاق او تفحص کرد. برای شناخت بازرگان باید خود را به مثابه یک انسان درک کنیم تا مخاطب انسانیت او قرار گیریم. انسانی که امیدوار و صبور نیست، دلمشغول و نگران نیست، غصه نمی خورد، شادمانه زیست نمی کند و به زندگی به تمامی عشق نمی ورزد نمی تواند مخاطب بازرگان باشد. به همه این دلایل شاید بهترین بزرگداشتی که برای کسی مثل بازرگان می توان برگزار نمود، این باشد: «لحظه ای تامل در احوال خویشتن»؛ بزرگداشتی که نه مجوز می خواهد و نه کسی می تواند مانع آن شود اما برگزاری آن بدون تردید به غایت دشوار است...

خدایا به آنان که مشفقانه راه تو را می پویند ، دلیرانه بر غولان ستم بانگ می زنند و صبورانه پایان سرما و خمودی را به انتظار نشسته اند ، نشانه های بشارت و رحمت خویش را بنما تا پرامید راه آزادی و اعتلای مردمان را ببیمایند . خدایا ما را از فتنه بی در امان دار که اگر بگسترد تنها دامن ستمکارانمان را فرا نمی گیرد؛ به منت و کرم همیشگی ات.